

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که مرحوم محقق نائینی در این بحث ثمره ضد مطالبی را عنوان فرمودند. اولین مطلب ایشان این بود که این بحث ثمره ای که مشهور برای ضد بیان کردند و می گویند اگر امر به شی مقتضی نهی از ضد خودش باشد، ضد عبادی در این فرد اتیانش باطل است و اگر مقتضی نباشد اتیان ضد عبادی صحیح است. مرحوم نائینی فرمودند که این مبني است بر اینکه ما منشاء اعتبار و شرطیت قدرت را عقل بدانیم. اما اگر منشاء اعتبار و شرطیت قدرت را اقتضای خطاب دانستیم در این صورت این تفصیل صحیح نیست و اتیان این ضد عبادی یعنی نماز فاسد است؛ چه روی قول به اقتضا و چه روی قول به عدم اقتضا، و این نظریه ایشان را ما مفصل بحث کردیم و روشن شد که این نظر، نظر صحیحی نیست.

کلام مرحوم نائینی:

مطلب دوم که ایشان فرمودند و بحث مهمی هم هست این است که می فرمایند به عقیده ما منشاء شرطیت قدرت در تکالیف شرعیه، عقل نیست؛ بلکه منشاء همین اقتضا خود خطاب است. آنچه که معروف و مشهور است این است که می گویند از شرائط عامه تکلیف قدرت است و قدا قدرت را به عنوان يك شرط عقلي برای تکلیف قرار می دادند. می گفتند عقل حکم می کند به اینکه تکلیف عاجز قبیح است و نتیجه این می شود که اگر در يك موردی کسی عاجز بود، عاجز و غیر قادر از دایره تکلیف خارجند.

عقیده مرحوم نائینی این نیست. ایشان می فرمایند که قدرت شرطیت در تکلیف دارد اما منشاء شرطیتش عقل نیست، منشاء شرطیتش عبارت از اقتضا خود خطاب است. خود خطاب، خود بحث، خود طلب، اقتضای این دارد که مکلف قادر باشد و فرق بین این دو نظریه همانطور که گذشت در این معنا ظاهر بود که ایشان می فرمود که اگر ما عقل را منشاء قرار دادیم، عقل، جامع بین مقدور و غیر مقدور را مقدور می داند؛ اما اگر منشاء را خود اقتضا خطاب قرار دادیم از اول تکلیف به آن حصه مقدوره تعلق پیدا می کند و آن حصه غیر مقدوره یعنی آن فرد غیر مقدور از دایره تکلیف خارج است.

حالا مرحوم نائینی این نظریه را دارد مجموعا الي زماننا هذا در باب اعتبار قدرت و شرطیت قدرت سه نظریه وجود دارد و این يك آثار مهمی در فقه دارد و بحث اعتبار قدرت در تکالیف يك بحث بسیار مهمی هم هست (ما در حدود سال 65 يك بحث مفصلي را در این زمینه داشتیم و يك رساله ای هم نوشتیم که حالا البته او چاپ نشده بنام الکلام في القدره)، یعنی وقتی انسان وارد اصول و فقه می شود، می بیند که مساله اعتبار قدرت در باب تکالیف يك آثار بسیار مهمی دارد و فروع زیادی ما در فقه داریم که این مساله و این بحث در آن نقش دارد. حالا در اینجا يك مقداری به نحو اجمال بحث می کنیم اما این بحثش، بحث خیلی مفصلي است.

الکلام في القدره:

مجموعا ما در این بحث سه تا نظریه داریم: نظریه اولی نظریه مشهور است، مشهور می گویند قدرت شرط در تکلیف است به

حكم عقل. عقل مي گوید تكليف به عاجز قبيح است، مولي هم نمي تواند كسي را كه عاجز است مورد تكليف قرار بدهد. نظريه دوم نظريه مرحوم نائيني است كه ايشان مي فرمايد شرطيت قدرت به اقتضا خود خطاب و خود تكليف است. نظريه سوم نظريه اي است كه امام و همچنين مرحوم محقق خوئي و بعض ديگر از تلامذه اين دو بزرگوار اختيار كردند؛ اين نظريه سوم مي گويد كه اصلا قدرت شرطيت در تكليف ندارد و اين كه مشهور يكي از شرائط عامه تكليف را قدرت قرار دادند اين حرف درستي نيست تكليف مشروط به قدرت نيست بلكه قدرت يك امري است مربوط به مقام امتثال تكليف؛ يعني عقل مي گويد بعد از آنكه مولي تطبيق كرد امتثال واجب است، عقل به لزوم امتثال حكم مي كند. در اين حكم عقل به لزوم امتثال قدرت معتبر است.

اگر مولي تكليف كرد اما مكلف قدرت از امتثال نداشت اينجا اين عذر دارد. عاجز بودن مكلف يك عنوان عذري است براي او، البته بين تعبير امام و تعبير آقاي خوئي يك مختصر اختلافي هم وجود دارد، اما هر دو بزرگوار مشتركاً معتقدند كه قدرت شرطيت در تكليف ندارد.

دليل مرحوم نائيني:

مرحوم نائيني دليلي بر نظريه خودشان اقامه مي كنند؛ مي فرمايند كه ما تا بتوانيم يك شيئي را معلق به علت ذاتيه بكنيم، حق نداريم كه او را معلق به يك علت عرضي (يك علت خارجي بكنيم). مثلاً اگر در يك شيئي احراق بوجود نيامد، اينجا اگر مقتضي احراق وجود نداشت ما بايد بگويم مقتضي نيست. اگر گفتيم چرا در اينجا سوختن بوجود نيامد حق نداريم بگويم كه باد وجود دارد. تا مادامي كه ما بتوانيم معلل به يك علت ذاتي بكنيم اين است كه بگويم مقتضي يعني نار، نار در اينجا وجود ندارد تا اينجا اين فرش را بسوزاند تا مادامي كه ما مي توانيم معلل به يك علت ذاتي بكنيم نمي توانيم او را معلل به يك علت عرضي و يك خارجي قرار بدهيم، تعبير ديگرش اين است كه تا مادامي كه ما بتوانيم مستند به عدم مقتضي بكنيم حق نداريم كه به وجود مانع مستند بكنيم. مرحوم نائيني مي فرمايد اصلاً با قطع نظر از عقل خود اين تكليف انما هو لجعل الداعي، تكليف براي چيست؟

براي اين است كه مكلف مي خواهد داعي ايجاد كند در نفس مخاطب، مولي با تكليفي كه مي كند مخاطب را تحريك مي كند براي اينكه مخاطب بلند شود حركت كند و عمل را انجام بدهد، از اين تعبير مي كنيم كه التكليف انما هو بجعل الداعي، و از طرف ديگر داعي به ممتنع محال است. چيزي كه براي انسان انجامش ممتنع است انسان داعي به انجام او پيدا نمي كند. لذا حالا كه تكليف براي جعل داعي است و داعي به ممتنع هم محال است پس خود تكليف اقتضا مي كند كه متعلق تكليف مقدور براي مكلف باشد، اين بيان مرحوم نائيني است.

اشكال بر نائيني:

اين بيان يك اشكال واضح و روشني دارد و آن اين است كه درست است كه تكليف براي جعل داعي است اما آيا براي اين است كه بالفعل داعي بوجود بيايد؟ يا اينكه نه، همين مقدار كه صلاحيت براي داعي بودن در تكليف باشد اين كافي است؟ آنچه كه مسلم است شأنيت داعويت است يعني تكليف بايد قابليت و صلاحيت داعي بودن را داشته باشد و لذا آنجايي كه مولي مي داند كه مكلف عمل را انجام نمي دهد، مولي مي داند كه اگر امر هم بكنند اين قوم يك قومي هستند كه اصلاً طغيانگر هستند و هيچ عملي را انجام نخواهند داد، تكليف صحيح است.

ما اگر بگويم تكليف انما هو لجعل الداعي، در كفار داعي بوجود نمي آيد، كساني كه عاصي هستند در آنها داعي بوجود نمي آيد پس بگويم آنها اصلاً مكلف نيستند و يكي از قواعد مهمي كه در فقه مطرح مي شود اين است كه در فقه مي گويند «الكفار مكلفون بالفروع كما أنهم مكلفون بالاصول»، كفار كه اصل دين را قبول ندارد اين چطور در او داعي به صلاه ايجاد بشود؟ چطور در او تحريك بشود براي اينكه عمل را انجام بدهد؟

ما يقين داريم سر سوزني داعويت در اينها وجود ندارد، اما مع ذلك مي گوييم اينها مكلف هستند. يعني يوم القيامة كافر را همانطوري كه عذاب مي كنند بر آن كفري كه داشته و بر اعتقاد باطلاي كه دارد بر ترك الصلاه عقابش مي كنند بر ترك الصيام عقابش مي كنند و بر ترك همه واجبات يك عقاب مستقلي دارد.

این طور نیست که حالا بگوییم که در آنجا فقط برای اینکه کافر است عقابش می کنند لذا این بیان به همین مقدار در رد کلام نائینی کافی است که ما داعویت فعلیه را لازم نداریم، داعویت شأنیه کافی است. داعویت شأنیه همیشه همراه هر تکلیفی هست و لو مکلف عاجز هم باشد، اما قابلیت داعویت بر تکلیف وجود دارد. این طور نیست که بگوییم اگر تکلیف در جایی که مکلف عاجز است خود تکلیف در اینجا دیگر قابلیت داعویت هم ندارد، نه، قابلیت دارد اما چون عجز وجود دارد بالفعل داعویت حاصل نمی شود.

اینجا کلام مفصلی را هم مرحوم امام دارند و هم مرحوم آقای خوئی دارند و ما باید هر دو کلام را بیان بکنیم و ببینیم که بر مدعای خودشان چه دلیلی اقامه فرموده اند؟

کلام مرحوم خوئی:

مرحوم آقای خوئی در کتاب محاضرات (ج 3، ص 66) نظرشان این است که شرطیت قدرت در تکلیف نه از راه حکم عقل است نه از راه اقتضای خطاب، بلکه قدرت اصلاً شرط در تکلیف نیست قدرت شرط است در حکم عقل به لزوم انتصاب، ایشان مقدماتاً آمدند حقیقت حکم را بیان فرمودند، حالا باز قبل از اینکه این را ذکر بکنیم فرمودند که این نظریه مرحوم نائینی که ما بگوییم شرطیت قدرت به اقتضای خطاب است این مبتنی است بر يك مبناي اصولي در باب انشاء که ما آن مبنا را قبول نداریم.

مشهور در باب انشاء قائل هستند به اینکه حقیقت انشاء، ایجاد المعنی باللفظ است مشهور می گویند که وقتی مولی می فرماید: صل، با این صل طلب را با لفظ صل ایجاد می کند. آقای خوئی فرموده این نظریه مرحوم نائینی که به این قدرت از راه اقتضای خطاب است. مبني است بر اینکه ما بگوییم در باب انشائیات آنچه که انشاء می شود، مخصوصاً در صیغه امر، طلب و بعث است. روی این مبنا است که بگوییم انشاء، ایجاد المعنی باللفظ، بعد فرمودند ما این مبنا را قبول نداریم این مبنا که بگوییم حقیقت انشاء عبارت از ایجاد المعنی باللفظ است را ما نمی پذیریم چرا؟

چون این ایجاد یا باید مراد ایجاد تکوینی باشد یا باید مراد ایجاد اعتباری باشد. ایجاد تکوینی قطعاً نمی تواند مراد باشد. چرا؟ چون وقتی می گوییم ایجاد المعنی باللفظ، اگر این ایجاد، ایجاد تکوینی شد معنایش این است که لفظ در سلسله علل تکوینی ایجاد معنی قرار دارد. در حالی که لفظ در سلسله ایجاد نیست در سلسله علل نیست. پس این ایجاد المعنی باللفظ ایجاد تکوینی نمی تواند مراد باشد.

در ایجاد تکوینی می گوییم نار ایجاد احراق است. نار علت احراق است در سلسله علل احراق نار قرار دارد آیا در سلسله علل معنی لفظ دخالت دارد؟ نه، ایجاد اعتباری هم فرموده نمی شود مراد باشد.

ایجاد اعتباری یعنی اینکه بگوییم مولی در نفس خودش این معنی را اعتبار کرد. می فرماید اگر مراد ایجاد اعتباری باشد دیگر نیازی به لفظ نیست. اعتبار قائم به خود نفس معتبر است. معتبر اگر اعتبار کرد، اعتباری تحقق پیدا می کند، من الان ملکیت شما را اعتبار می کنم و هیچ لفظی هم در کار نمی آورم لفظ در ایجاد اعتباری دخالت ندارد.

نتیجه گیری:

پس ببینید ایشان فرموده اند این نظریه که قدرت از راه خطاب است، مبني است بر اینکه ما در صیغه امر مُنشاء را، - منشاء یعنی آن چیزی که با صل انشاء می شود- بگوییم آن چیزی که انشاء می شود طلب است. وقتی مولی فرمود: صل، می گوییم مولی چه چیزی انشاء کرد؟ طلب را، بعث را، و اگر بخواهیم بگوییم مُنشاء طلب و بعث است این مبني است بر اینکه ما بگوییم در باب انشاء حقیقت انشاء ایجاد المعنی باللفظ است و ایجاد المعنی باللفظ را گفتیم باطل است. پس نظر مرحوم نائینی را می گوید مبتنی است بر يك مبنا که آن مبنا اساساً در نظر ما باطل است.